

# انگلستان در قم

ا تأملی درباره‌ی گسترش فلسفه‌ی تحلیلی در قم

علیرضا سمیع<sup>۱</sup>

شماره

اینکه یک جریان فلسفی خاص در کجا بیشتر مورد توجه قرار گرفته است چقدر می‌تواند مهم باشد؟ بالاخره اندیشمندان و پژوهشگران هر یک دغدغه‌ها و گرایش‌ها و علایق خود را دارند و همین است که تعیین می‌کند هر یک از آن‌ها به سوی کدام جریان فکری رو آورند و حجم بیشتری از فکر و وقت خود را مصروف تأمل و پژوهش در آن حوزه‌ی فکری بکنند. لابد این قضیه نشانی از ظرفیت بالای فکری کشور ماست که موجب شده است عده‌ای مشغول فلسفه‌ی اسلامی باشند و عده‌ای در حال پژوهش در فلسفه‌های غربی از نوع فاره‌ای و برخی دیگر از نوع تحلیلی و عده‌ای دیگر نیز در حال پژوهش و تأمل در عرفان و ... این‌ها همه درست، ولی گویی تاریخ به ما چیزهایی می‌گوید که نمی‌توان نشنیده گرفت؛ مثلاً می‌گوید که بین شرایط تاریخی و اجتماعی و ظهور و بسط یک جریان فکری خاص نسبت و رابطه‌ای برقرار است؛ بالاین توجیه شاید بتوان گفت که سؤال از چرایی و چگونگی ظهور و بسط جریان تحلیلی در قم و آثار و پیامدهای آن، نیز سؤالی مهم و حداقل قابل پرسیدن است.

فلسفه‌ی تحلیلی همین جرم را بر گرده‌ی فلاسفه‌ی کانتینتال و تیر و ترکیبی امثال آدرنو می‌گذارند.

هر صادق، می‌خواهد به حکم «خیر الکلام اقل و ادل» از مغلق به متین، از آشفته به روشن و از روده‌درازی به استدلال پناه برد. اما دو گروه هرچند در لفظ اشتراک دارند در معنا راه تفرقه می‌پیمایند. زمانی «رنه گنون» تلاش کرد در کتاب «سیطره‌ی کمیت» نشان دهد امروزه علم و زبان علمی، کمی شده است. گاه از چشم کمی‌نگر ماست که قداماً غریب و غریبانه می‌نمایند. این حال، بیشتر به روز ما مربوط است. گویا در دو سوی احتجاج نیز دو گروه متفاوت هستند که عده‌ای کمتر کمی و دیگران بیشتر کمی می‌بینند. با قبول این فرض، می‌بینیم که کار هندسه‌ی معرفتی پیچیده می‌شود بی‌آنکه مردی از در در آید و دروغ در دغل بیافد. ولی مادامی که ما با افکار، برخوردی شبه‌اخلاقی کنیم غموض فکر را نادیده می‌گیریم. اتفاقی نیست که پاپر در نگاه به تاریخ فلسفه، فلاسفه را با دید سیاست دید می‌زند و به ترکیبی اخلاق تنبیه می‌کند. و نیز اتفاقی نیست که نظریه‌های ما امروزه معمولاً نظریه‌هایی درجه‌ی دومی و مضاف است.

ایشان را با امثال اصطلاح «فلسفه‌ی فلسفه‌ی اسلامی» می‌شناسیم که برادر خوانده‌ی ایرانی فلسفه‌های تحلیلی است. این دیدگاه در شهر مقدس قم رواج و نفوذ دارد. نشان به آن نشان که مریدان فکری «ملکیان» شایع‌اند و حتی در مؤسسه‌ی امام خمینی (رحمه‌الله علیه) که تحت نظارت استاد بزرگوار آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته) اداره می‌شود، استادی نظیر «محمد لگن هاوزن» جایگاه خاصی دارند. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات

در دهه‌ی ۶۰ التفاظ به فلسفه‌های تحلیلی در ایران رو به گسترش گذاشت. از اواسط دهه‌ی ۷۰ این علاقه تبدیل به موجی در قم و حوزه‌ها و دانشگاه‌های آن‌جا شد. ترویج نوعی فکر در جایی فی‌نفسه مشکل نباید باشد. گیرم که سنت آن نگاه و نگره از تجربه‌گرایی هیوم تا حلقه‌ی وین و سپس نحله‌های پوزیتیویستی/نگتیویستی و آنگاه پراگماتیستی صیغه‌ای انگلوساکسونی داشته باشد. اما، مشکل زیر سر پناه‌گامیست که برخی از ما خسته و لاجرم یافته‌ایم. مشکل عبارتی کلیدیست که نزد ما دلبری می‌کند: «هندسه‌ی معرفتی».

شاید می‌خواهیم تصویری از هر نظام معرفتی در دست داشته باشیم که همه‌ی آن را سر تا پا با هم ببینیم؛ تا با وسواسی خاص، اجزای آن را با هم قیاس نماییم بلکه بر آن استیلا یابیم. دیدن معرفت چونان شکلی هندسی، تمنا نیست که زیربنای کوشش‌های دسته‌ای از ما را ساخته و انتقادهایی را پرداخته است.

جان کلام آنکه، این نحوی میل به ساده کردن آرا است. در غیر این صورت آن نظام معرفتی را با چوب «روشن و مستدل بگوییم» به گناه «مبهم گفته‌اید» می‌رمانند. کسی در پی دفاع از مغلق‌گویی نیست، چه اگر چنین کند و تشویش روا دارد، سوفسطایی و سودجوست. لکن مغلق چگونه است و روش کدام است و استدلال چیست؟ «آدرنو» «هایدگر» را به «ژارگون» نوشتن متهم می‌کرد و بر آن بود که ژارگون عبارت از گنده‌گویی و مبهم‌نویسی حرف‌های ساده (یا بی‌محتوا) است بهر مرعوب کردن دانشجویان. اما خوب که چه؟ «پاپر» در مناظره‌ی معروف رادیویی (که بر سر جنبش‌های دانشجویی در گرفته بود) همین اتهام را به آدرنو برگرداند و اصولاً

جریان دارند. تفکر و بیشتر از آن تربیت و آموزش نمی‌توانند نسبت به زمینه و زمانه خون‌سرد باشند. می‌گویند جریان فکری که ایشان به آن تعلق دارند به تاریخ التفات ندارند و در نتیجه انتزاعی می‌اندیشند؛ حتی وقتی ظاهراً به امور انضمامی می‌پردازند. در این زمینه شنیدن صدای «فایراند» در «علیه روش» درس آموز است وقتی با تضمینی از لنین می‌نویسد: «تاریخ [علم] به طور کلی و مخصوصاً تاریخ انقلاب [علمی] همواره از نظر غنا و تنوع و جامع‌الاطراف بودن و زنده و دقیق بودن، غنی‌تر است» از آنکه بهترین مورخین و بهترین معرفت‌شناسان بتوانند تصور کنند. ■

اسلامی حوزه نیز مطالعات سازمان یافته‌ای در فلسفه‌ی زبان و ذهن و اخلاق دارد. دانشگاه مفید را از زمانی که دکتر موسوی اردبیلی از کانادا بازگشتند به این جمع اضافه کنید. آیت‌الله صادق آملی لاریجانی به فلسفه‌ی زبان توجه زیادی دارند و در درس اخلاق، آموزه‌های فلسفه‌ی اخلاق تحلیلی را به صورت جدی دنبال می‌کردند و این موضوع ایشان را به آیت‌الله مصباح یزدی که اخلاق تحلیلی را در درس‌های خویش گنجانده‌اند نزدیک کرده است. اصلاً چرا این همه تفصیل دهیم. دکتر مهدی حائری یزدی، یعنی فرزند شخصی که حوزه‌ی علمیه را بنا کرده بودند، برای تحصیل فلسفه به آمریکا رفت و وقتی بازگشت معلوم شد، در آنجا فلسفه‌ی تحلیلی خوانده است؛ حال چنین چیزی را تصادفی بدانیم یا همچون استعاره‌ای از اوضاع بگیریم؟ من نباید به دام بررسی شبهه اخلاقی در غلتم؛ لذا به خویش تذکار می‌دهم که تناظر آرا نیکوست و این همه از روی سعه‌ی صدر علمی آن شهر و دیار است. می‌گویند سنت علم اصول در این ماجرا بی‌تأثیر نیست و من تا می‌خواهم بگویم بله درست است، صدای «ایزوتسو» را می‌شنوم که نقل است سی چهل سال پیش می‌گفته علم اصول در ایران از فلسفه‌های زبان در سنت انگلیسی دقیق‌تر است.

به هر رو غلبه‌ی تفکر تحلیلی در قم چیزی نیست که آن را انکار توانیم کرد و می‌توانیم بدون باز کردن زبان سیاست، از این موضوع اظهار نگرانی (به معنی علمی کلمه) کنیم. آن‌چه به دل‌نگرانی ما دامن می‌زند ارادت افراطی برخی به منطق است. در غرب پس از ظهور «فرگه» و «گودل» انواع پرشماری از منطق‌ها بسط پیدا کردند (امروز بیش از ۱۰۰ رشته‌ی منطق در جهان رواج دارد) و این سؤال را پیش رو گذاردند که علم منطق چگونه با این تکثر و تکوینی که دارد می‌تواند داور فلسفه باشد یا پیش از فلسفه قرار گیرد یا آن را به خود تقلیل دهد؟

به نظر می‌رسد یک نوع میل به تقلیل دادن فلسفه به منطق، نزد گروهی از ما وجود دارد که باید مراقب آن باشیم. فلسفه، دین و اخلاق را نمی‌توان به منطق تقلیل داد و کسی هوای این کار را ندارد. اما زمانه و زمینه‌ی کمی پروری داریم که بایستی از آن حذر داشت. این زمینه و زمانه هنگام شنیدن و گفتن، دایم در کار و کمین است.

زمانی، دکتر «مجتهدی» توضیح می‌دادند که منطق در بادی امر نزد ارسطو همه‌چیز نبوده و از قول «ابلا» نقل می‌کردند که منطق دلیست فلسفه است، یعنی جزوی از آن؛ سپس شاهد می‌آوردند که ارسطو «مقولات» را (که مباحثی فلسفی هستند) در منطق نیز مندرج کرده است.

در کلام بعضی از ما دلبستگی به منطق با عبارت «هندسه‌ی معرفتی» جایگاهی اساسی و زیربنایی می‌یابد. ظاهراً در میان فلاسفه‌ی کلیسایی شخص آلمانی‌الاصلی به نام «کوزانوس» در دستگاه پاپ (در ایتالیا) می‌زیسته که نظرات جالبی در مورد مسئله‌ی «تربیع دایره» داشته است. عبارت هندسه‌ی معرفت، اولین بار توسط وی به کار رفته که با هندسه‌ی معرفتی‌ای که ما در ایران مراد می‌کنیم، کاملاً متفاوت است. کوزانوس در ایران کاملاً ناشناخته است و شاید آشنایی استادان بزرگوار ما با ایشان باب تازه‌ای را برای ما دانشجویان باز کند.

به هر روی مقصود اساتید ما بیشتر روگرفتی از اصطلاح سیاسی مهندسی فرهنگی و اجتماعی و... غیره است. این نیز فی‌نفسه بلا اشکال است. اما چنان‌چه می‌دانیم، هندسه مقوله‌ای مربوط به «مکان» است، و لکن ذهن و فکر در مکان محدود نیستند و در «زمان»

#### دو نگاه

به هر رو غلبه‌ی تفکر تحلیلی در قم چیزی نیست که آن را انکار توانیم کرد و می‌توانیم بدون باز کردن زبان سیاست، از این موضوع اظهار نگرانی (به معنی علمی کلمه) کنیم. آن‌چه به دل‌نگرانی ما دامن می‌زند ارادت افراطی برخی به منطق است



#### بی‌نوشت

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه‌ی اسلامی  
nikola koza (۱۴۰۳-۱۴۶۳م)